درس هفتصد و سیزدهم

کیفیت ربط حادث به قدیم (۳)

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحیم

به نظر من رسید که اگر بخواهیم این بحث مثل افلاطونی را ادامه بدهیم ـ البته حالا به‌نحو کتابی، سه چهار روز دیگر درس نیست، تعطیلات پانزده خرداد و اینهاست ـ این مسئله همین‌طور فایده‌ای ندارد و ناتمام می‌ماند چون این بحث، بحث مفصلی شد. گفتم که برای روشن شدن اصل مطلب در این چند روز به همان ادامهٔ مطالب گذشته بپردازم که در اصل و اساس این مسئله یک بینش جدیدی برای ما حاصل شود که بتوانیم با آنچه که از منقولات به‌دست رسیده است مسائل را جمع کنیم لذا فعلاً از همان بحث کتابی و متنیِ مطالب مرحوم آخوند قدری فاصله می‌گیریم و تا حدّ امکان به مطالبی که عرض شد و اشکالاتی که ممکن است متوجه این قضیه بشود می‌پردازیم.

مشکل‌ترین بحث فلسفی

راجع به مسائلی در جلسات گذشته خدمت رفقا عرض شد که مسئلهٔ ربط حادث به قدیم و کیفیت تحقق اعیان خارجی است خب طبعاً این یک مسئله‌ای است که باید روی آن فکر بشود و بیشتر به آن نظر شود و همان‌طوری‌که عرض کردم مشکل‌ترین بحث فلسفی است و حتی از مسئلهٔ وحدت وجود و مسئلهٔ اصالت وجود مشکل‌تر و غامض‌تر است و چنان‌چه بسیاری خود اعتراف کردند که نتوانستند این حلقه را بین حادث و قدیم پیدا کنند و بین این دو مطلب ربط داده بشود. همین‌که این مسئله به یک واقعهٔ خارجیه و عینیّه برخورد می‌کند تمام درها به روی انسان بسته می‌شود و نسبت به این مطلب، راه گریز برای این معضله و امر پیچیده پیدا نمی‌شود و مسئله همین‌طور رها می‌شود لذا به‌طورکلی اگر شما نوشته‌ها و تقاریر بزرگان را در این زمینه مطالعه کنید، می‌بینید که اینها در پیوند بین این دو مطلب نمی‌توانند ارائهٔ یک نمودار روشن و قابل پذیرشی را مطرح کنند. از یک طرف مسئلهٔ ارتباط بین قدیم را در علم ازلی به علم عنائی می‌دانند و از یک طرف خود نشئهٔ خارج را جدای از آن مسئلهٔ مرتبط، یک واقعه‌ای که وجود کلِ واقعةٍ مساوقٌ لِانعِدام أو لِاختِفاء که بعضی‌ها قائل به انعدام و بعضی‌ها قائل به اختفاءِ واقعهٔ ماضیه تلقی کردند و در اینجا این دو مسئله نتوانسته به‌هم گره بخورد و آنچه را که باید نسبت به او تعلّق بگیرد.

به عبارت دیگر آن ارادهٔ ازلی را به عالم اجمال برگرداندند و به‌واسطهٔ اجمال و ابهام خواستند این نقطهٔ مشکوکه و مجهوله را برطرف کنند چون همین‌که مطلب به انبساط و عالم بسط مطرح بشود خب این حقایق خارجیه که زمان و مکان را در تحقق عینی او دخیل و صاحب العله می‌دانند در اینجا رخ می‌نمایاند و خود را نشان می‌دهد و برای اینها اشکال ایجاد می‌کند که چطور یک حقیقت خارجیه با وجود علم وسیع و علم تفصیلی نسبت به آن می‌تواند منعدم باشد و متحقق نباشد و این یک امر طبیعی است که اشیائی که هنوز متحقق نشدند معدوم هستند و این نکته نکته‌ای است که همین‌طور لاینحل می‌ماند و فقط مسئلهٔ اجمال و تفصیل می‌ماند که در مقام اجمال مطلب به این کیفیت است.

معنای آیهٔ ﴿كُلَّ يَومٍ هُوَ فِی شَأن﴾

ولی در مقام تفصیل ممکن است حتی تَجدّد نَشئةٍ بعدَ نَشئة هم مربوط به همین مقام تفصیل باشد که ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ﴾[1] یعنی كلُ يومٍ هوَ فی عِلمٍ جديدٍ حادثٍ عينيٍ واقعيٍ خارجيٍ که آیات قرآن و روایات اینها هم بر همین اساس حمل شده و برای رفع اشکال در مقام ذات هم طبعاً متشبّث به همان علم عنائی اجمالی شدند. درحالی‌که همان‌طوری‌که خدمت رفقا عرض شد اولاً مسئلهٔ زمان و مکان دو عرض واقعی که در خود نشئهٔ وجودیِ عینی دخالت داشته باشد، نیستند بلکه بعد از به‌وجود آمدن و بعد از تحقق خارجی یک شیء، ما این حکم زمان و مکان را از او انتزاع می‌کنیم نه‌اینکه یک زمان و مکانی باشد که این زمان از نقطه‌نظر عینی سابق بر آن اعیان خارجی باشد.

خب این قضیه جای صحبت دارد که آیا خود این شیء از نقطه‌نظر عینی سابق بر اوست یا نه؟ فرض کنید در خارج مشاهده می‌کنید که از نقطه‌نظر عینی باید پدر مقدم بر فرزند باشد خب مشخص است. مادر باید مقدم بر فرزند باشد خب این مشخص است و از نقطه‌نظر عینی این تقدّم تقدّم علّی است؛ حالا علل معدّه. این مسئله مشخص است ولی مسئلهٔ زمان چطور است؟ یعنی باید این پدر زماناً مقدم بر فرزند باشد از کجا یک هم‌چنین مسئله‌ای را می‌توانید [استنتاج کنید]؟ ما باید نسبت به این مسئله خوب دقت کنیم و ببینیم آیا در وجود خارجیِ این فرزند نهفته است که باید از نقطه‌نظر زمانی این پدر به یک فاصلهٔ زمان پنجاه سال، سی سال، چهل سال مقدم بر او باشد؟! یااینکه نه، مسئلهٔ زمان یک مسئله‌ای است که ما آن را بر پدر و فرزند و همین‌طور بر سلسلهٔ مراتبی که بر این رویداد خارجی تعلق گرفته عارض می‌کنیم تااینکه این علیت به نتیجهٔ خارجی که عبارت از همان به‌وجود آمدن پسر یا دختر به آن بچه منتهی می‌شود. یا فرض کنید که از نقطه‌نظر

---

[1]. سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۹. معاد شناسی، ج ۹، ص ۳۵۱:
«هر روز خداوند در ارادهٔ خاص و شأن جدیدی است.»

مکانی؛ آیا وجود مکان دخالت در نفس حیثیت علّی دارد به‌طوری که اگر مکان را بردارید دیگر پدری نمی‌تواند جنبهٔ علیت خود را اعمال کند؟! یااینکه نه، مسئلهٔ مکان یک مسئلهٔ اعتباری است که ما آن را از مقارنات این حیثیت علّی می‌دانیم؟! آنچه که در تحقق این نتیجه جنبهٔ علّی دارد عبارت از آن اعمال و رفتاری است که باید در خارج تحقق پیدا بکند تااینکه فرزند متولد شود؛ پدر و مادری باشد و ازدواجی تحقق پیدا بکند و در طول مدت حمل رتبهٔ بعد از رتبه [را طی کند] اینها چیزهایی است که باید انجام بشود. باید نطفه‌ای وجود داشته باشد، باید علقه‌ای و مضغه‌ای [باشد]، باید ﴿فَكَسَوۡنَا ٱلۡعِظَٰمَ لَحۡمٗا ثُمَّ أَنشَأۡنَٰهُ خَلۡقًا ءَاخَرَ﴾[1] باشد و باید ﴿أَنشَأۡنَٰهُ خَلۡقًا ءَاخَرَ﴾ [اتفاق بیفتد]. اینها واقعی است و جزء ذات این علیت قرار دارد یعنی در سلسلهٔ این علیت شما نمی‌توانید یکی از اینها را حذف کنید یعنی فرض کنید یک پدری وجود داشته باشد و مادری و در اینجا بدون وجود نطفه یک‌دفعه ﴿فَكَسَوۡنَا ٱلۡعِظَٰمَ﴾ متحقق بشود این محال است. محال است از این باب که اگر قرار باشد بر اینکه این سلسلهٔ علیت با این نسق و انتظام باشد محال است والاّ ﴿إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِندَ ٱللَّهِ كَمَثَلِ ءَادَمَ خَلَقَهُۥ مِن تُرَابٖ﴾[2] هم داریم یا کیفیت خلق آدم و حوا هم داریم یا فرض کنید کیفیت خلق آن اسد توسط امام موسی بن جعفر یا امام رضا علیهماالسّلام را هم داریم یا مثل معجزهٔ امیرالمؤمنین و ناقهٔ صالح و امثال‌ذلک را داریم. نه، اگر قرار باشد این سلسلهٔ علیت بر این نسق باشد باید در اینجا نطفه و مضغه‌ای باشد باید عظام و لحم و امثال‌ذلک باشند تااینکه خروجی این حیثیت علّی تولد این طفل با این خصوصیات و با این اَشکال باشد؛ چنان‌که در این ضمن باید وجود اشیاء دیگر هم باشد مثل کیفیت تغذیه و کیفیت تنفس و کارهایی که مادر انجام می‌دهد و اشتغالاتی که دارد باید باشد. تمام اینها به‌نحو علل جزئیه در این خروجی تأثیر دارند. اینها مسائلی است که باید باشد.

ولی صحبت در این است که زمان هم باید باشد یا نه؟ یعنی یکی از چیزهایی که در مسئلهٔ تحقق یک نطفه به مضغه و امثال‌ذلک هست شما یکی از اینها را زمان قرار می‌دهید؛ «یک ماه»، یک ماه باید جزو این برنامه باشد والاّ اگر نباشد این اصلاً نمی‌تواند تحقق خارجی ذاتاً داشته باشد. اینکه ذاتاً می‌گوییم یعنی در عالم خارج نمی‌تواند تحقق داشته باشد؛ یعنی ذات خود این با فرض ترتّب سلسلهٔ علّی این‌طور باشد، نه با فرض حیثیت ابداعی که بدون لحاظ سلسلهٔ علّی می‌تواند در خارج وجود عینی داشته باشد که آن یک بحث دیگری است همان‌طوری‌که عرض کردم راجع به بحث ما نیست و آن برای خودش سلسلهٔ علت جدایی دارد. چنان‌چه در

---

[1] . سوره مؤمنون (۲۳) آیه (۱٤). امام شناسی، ج ۱۱، ص ۲۳۵:
«و روی آن استخوان‌ها گوشت پوشانیدیم؛ و سپس او را به خلقت دیگری إنشاء کردیم.»

[2] . سوره آل عمران (۳) آیه ۵۹. مهر تابان، ص ۲۳۸:
«به‌درستی‌که مثال عیسی در نزد خداوند مثال آدم است که او را از خاک آفرید.»

قضیهٔ حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السّلام باید عیسایی باشد و باید ﴿فَتَنفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيۡرَۢا﴾[1] باشد. باید ﴿تَنفُخُ﴾ باشد. ﴿تَنفُخُ﴾ در اینجا علت است و بدون این علت ﴿فَتَكُونُ طَيۡرَۢا بِإِذۡنِي﴾ منتفی است و در اینجا باید این مسئلهٔ ﴿تَنفُخُ﴾ باشد. در اینجا باید حیثیت استیذان تکوینی و ربّی وجود داشته باشد و بدون آن استیذان که همان عبارت از اراده و مشیت حق در تنفیذ این جنبهٔ علّی خارجی است ﴿فَتَكُونُ طَيۡرَۢا﴾ هم منتفی خواهد بود. علل و سلسلهٔ علل مختلف است یک علل آن‌طوری و یک علل هم این‌طوری است و هر کسی برای خودش حساب و کتاب و دفتر و دستک خودش را دارد، کاری ندارد به اینکه...

همان‌طوری‌که عرض کردم کلام مرحوم علامه طباطبائی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ جای تأمل هست در آنجا ایشان فقط سلسلهٔ علّی را سلسله علّیِ معتاد و اغلب گرفتند درحالی‌که هزار طور سلسلهٔ علّی داریم. یک وقتی شما بیمار می‌شوید و برای سردرد و رفع ناراحتی قلبیتان مجبورید که عمل جراحی کنید خب این یک سلسلهٔ علّی و یک نحوهٔ علیت است؛ باید پزشکی باشد، بیمارستانی باشد، تخت، اتاق، تشکیلات و بعد هم عمل جراحی قلب باز بکنند. یک وقت این‌طور [است]. یک وقتی هم سلسلهٔ علت در خواندن حمد است! طرف می‌نشیند بدون اینکه اتاق عمل و فلان داشته باشد [حمد می‌خواند و طرف شفا پیدا می‌کند]. آیا کلام مرحوم علامه این است که تمام اینها در اتاق عمل انجام شد؟! اتاق عمل کجاست؟! اصلاً اتاق عملی وجود ندارد! اصلاً دکتری در دنیا نیست بابا تااینکه بخواهی بگویی که سلسلهٔ علت آن داخل رفته و چرخ زده و به این کیفیت آمده است. بیمار است و دارد می‌میرد و یک شخصی می‌آید حمد می‌خواند و بلند می‌شود! جلوی چشم بنده این عمل انجام شد! شخصی که همه گفته بودند تا دو روز دیگر اگر عمل قلبش نکنند می‌میرد، تمام رگ‌هایش بسته بود و باید عمل بای‌پس کنند، یک شخصی بود حالا اسم نمی‌برم، او آمد و حمد خواند و بعد مریض [خوب شد و] بلند شد و رفت و هنوز هم دارد در خیابان برای خودش راه می‌رود. خب کجا دکتری در اینجا آمده و تیغی دست گرفت و رگ را از پا برداشته و اینجا چسبانده است؟! این حرف‌ها نبوده است! یااینکه یک‌وقت مسئله نه به‌طور عمل بلکه از نظر دارو انجام می‌شود بدون اینکه نیاز به عمل باشد. خدا هزار طور راه دارد و هزار طور اِعمال دارد. ما که نباید فقط جنبهٔ سلسلهٔ علّی را بر آن مسئلهٔ معتاد قرار بدهیم. تازه معتادش هم این‌طوری نیست و معتادش هم خودش هزارگونه هست و ما نیازی به این کیفیت توجیه نداریم و قضایای سلسلهٔ علّی فرق می‌کند. بله، این مسئله در سلسلهٔ علّی هست که باید آن کسی که حمد را می‌خواند [وجود داشته] باشد، در آن شک نداریم. اگر قرار بر این است که آن عمل به‌واسطهٔ جراحی انجام بگیرد باید آن جراح باشد و در این شک نداریم. اگر قرار است بدون عمل و بدون حمد قرار بگیرد باید آن قرص و کپسول

---

[1]. سوره مائده (۵) آیه ۱۱۰. معاد شناسی، ج ۵، ص ۳۰۷ و ۳۰۸:
«و پس از آن در او می‌دمیدی و بدین جهت آن گِل دمیده شده به اذن من به صورت پرنده‌ای به پرواز در می‌آمد!»

برای باز کردن رگ‌های بسته شده، باشد و در آن مسئله حرفی نیست. ولی صحبت در این است که آن زمان و آن مکان هم که این قضیه می‌خواهد انجام بشود هم دخالت دارد؟! یعنی برای اینکه این در خارج انجام بشود باید زمان و مکانی باشد و بدون زمان و مکان این قضیه معدوم است؟! آیا به این کیفیت است؟! قضیه این است؟! عرض بنده این است که اگر قرار بر این باشد که زمان و مکان در این قضیه به‌عنوان دخالت خارجی دخالت داشته باشند، شما که معتقدید بر اینکه این اشیاء در زمان انجام می‌گیرد و زمان هنوز وجود خارجی پیدا نکرده است پس اطلاع بر این امر به چه نحو برای افراد حاصل می‌شود؟! اشکال بنده در اینجا این قضیه است. از کجا وقتی که هنوز یک ماه دیگر مانده که این عمل انجام بشود بنده اطلاع پیدا کنم بر یک مسئله‌ای که معدوم است؟! مسئله‌ای که معدوم است یعنی المعدومُ لا یُخبرُ عَنه است، المعدومُ لَیسَ بِشیء است و خدا هم نمی‌تواند علم به معدوم پیدا کند، پیغمبرش هم نمی‌تواند علم به معدوم پیدا کند، جبرائیل هم نمی‌تواند علم به معدوم پیدا کند؛ معدوم یعنی نیست. نیست چیست که بنده به آن علم پیدا کنم؟! نیست، نیست!

الآن از شما یک سؤالی در اینجا می‌کنم؛ الآن ساعت پنج دقیقه به هشت است ساعت یازده بالأخره در این اتاق یک جریانی انجام می‌شود یا درس در اینجا می‌خوانند یا مباحثه می‌کنند یا نزدیک ظهر سفره پهن می‌کنند ناهار می‌خورند بالأخره یک کاری در اینجا بعد از سه ساعت دیگر انجام می‌شود. آیا از دیدگاه ما می‌توانیم آن قضیه‌ای را که الآن پیش ما معدوم است و الآن وجود خارجی ندارد [به آن علم پیدا کنیم]؟! آقایانی که می‌گویند: الآن این حوادث همه معدوم است و خلق خواهد شد آیا شما می‌توانید الآن دقیقاً به بنده بگویید که با کدام ابزار و با کدام وسیله و واسطه و وسائط در ساعت یازده دقیقاً چه قضیه‌ای اتفاق می‌افتد همان‌طوری‌که الآن در ساعت پنج دقیقه به هشت دارید می‌بینید که چه اتفاق افتاده است؟! می‌توانید بگویید یا نه؟! خب این محال است! بله، من حدس می‌زنم که چه کسانی بیایند خب این حدس است و به آن قضیهٔ خارجی کاری ندارد. من حدس می‌زنم که پنج نفر در اینجا بیایند و بحث کنند خب تمام اینها حدس است. حدس می‌زنم در اینجا این در بسته باشد و اصلاً هیچ‌کسی در اینجا وارد نشود. تمام اینها حدس است. حدس که علم نیست.

تعریف حدس

حدس براساس ذهنیاتی است، استصحاب مامضی به مستقبل، نه به زمان حال، یعنی استصحاب کردن اشیاء ذهنیه در عالم خارج و سرایت آن به سه ساعت بعد از این در این مکان. تمام اینها که کشک است پشم هم نیست. همهٔ اینها حدسیاتی است که انجام می‌شود. تازه نسبت به این قضیه یک حدسی داریم می‌زنیم ولی اگر خود حیثیت عدم را در اینجا تصور کنید عدمی که من از آن نمی‌توانم صحبت کنم؛ یعنی وقایعی که این

وقایع الآن معدوم است. الآن من این حدس را می‌زنم که در سه ساعت دیگر چه هست و در دو ساعت دیگر چه هست و در یک ساعت دیگر چه خواهد بود. شما الآن می‌توانید حدس بزنید مباحثهٔ ما چه زمانی تمام می‌شود؟ ساعت نُه تمام می‌شود، هشت و نیم تمام می‌شود، ده دقیقه به نُه تمام می‌شود یا نُه و ربع تمام می‌شود؟ آیا می‌توانید حدس بزنید؟ نه، قابل حدس نیست. حدس همه کشک است و هیچ حساب و کتابی ندارد. براساس استصحاب گذشته و قضایای روز گذشته می‌توانید حدس بزنید که بحث در ساعت نُه و ده دقیقه شاید تمام بشود؟! نه، شاید من ده دقیقه به نُه بلند شدم و رفتم. مسئله هیچ قابل حدس نیست.

آن‌وقت آیا بر مسئله‌ای که معدوم است پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم هم می‌تواند در آنجا به ضرس قاطع بگوید که شما ده دقیقه و سی ثانیه و چند صدم ثانیه این بحث را تمام می‌کنید و از اینجا خارج می‌شوید؟! نه، او هم نمی‌تواند بگوید. چون این امر، امر معدوم است.

تعریف امر معدوم

امر معدوم یعنی امری که اصلاً هیچ اثری از خود در خارج نگذاشته است و فقط و فقط در یک صورت می‌تواند این امر معدوم اثرگذار باشد و آن وقتی است که وجود پیدا کند همین! وقتی که وجود پیدا کرد، همان موقع، نه نیم ثانیه این‌طرف و نه نیم ثانیه آن‌طرف. حتی هیچ‌کدام از دو طرف نمی‌تواند به این پدیدهٔ خارجی اولویت ببخشد رجحان هم حتی نمی‌تواند [ببخشد] چون این امر و این پدیدهٔ خارجی هم در نیم ساعت بعد و هم در نیم ثانیهٔ بعد و حتی در کمتر از نیم ثانیه و حتی در نیم ثانیهٔ قبلش محفوف به عدمین است؛ عَدمُ التَّحدثِ و التجدّدِ و عدمُ البقاءِ و الاستمرار است. پس فقط در آن رأس آنی زمانی می‌تواند این واقعه و حادثهٔ خارجی تحقق پیدا بکند. خب هم این‌طرفش عدم است و هم آن‌طرفش عدم است، جان من خدا چه زمانی می‌تواند از یک امر عدم اطلاع پیدا بکند، تااینکه براساس اطلاعش علم اجمالی داشته باشد؟! حالا ما کاری به علم تفصیلی نداریم. براساس اطلاعش علم اجمالی داشته باشد.

من در جلسات گذشته وقتی که نسبت به این قضیه [بحث] می‌کردم، این مسئله در توحید علمی و عینی هست و آنجا باید بروید و مواردی که مرحوم آقا شیخ محمدحسین در آن موارد اشتباه کرده است و مرحوم سید احمد خیلی شدید روی این قضیه دست می‌گذارد [را ببینید] که البته خب مسئلهٔ حادث و قدیم در آنجا کم آمده، فقط در یکی دو جمله مطرح می‌شود. در آنجا هم حتی مرحوم آقا سید احمد نسبت به بسط این قضیه نپرداختند و این مطلب در آنجا هنوز به اعتقاد بنده مبهم و مجمل مانده است و یکی از حواشی‌ای که من در قسمت تذییلات مرحوم علامه ـ رضوان الله تعالی علیه ـ زدم همین مسئلهٔ ربط حادث با قدیم است که تابستان گذشته در آنجا چیز می‌کردیم که البته ثلثش هست و دو ثلثش هنوز مانده است در تذییلات و حواشی که آنجا

زدیم.

فرق اطلاع و آگاهی ما با اطلاع و آگاهی خدا

این قضیهٔ عدم به‌عنوان یک واقعیت غیر قابل ادراک است. حتی اسم واقعیت بر او گذاشتن هم غلط است چون واقعیت عبارت از تحقق عین خارجی است و عدم لَیسَ بِشیءٍ حتیٰ یُحکم عَلیه بِأنّهُ تَحققٌ عِلمیٌ عینیٌ خارجیٌ و مَعلومٌ بِالذاتِ، زیرا هر چیزی که علم به آن داریم... یا باید مفهوم حقیقت علمیه را به‌طورکلی عوض کنیم و بگوییم که علم به معنای آگاهی نیست، چه آگاهی حضوری و چه آگاهی حصولی، هیچ‌کدام از اینها علم نیست بلکه علم عبارت از یک واقعیتی است که ما نمی‌دانیم! خب چیزی را که نمی‌دانید چرا اسم علم بر آن می‌گذارید؟! اصلاً نباید اسم گذاشت! نه، آنچه را که علم است و برای انسان قابل ادراک است و انسان آن را احساس می‌کند و همان احساس را به خدای متعال [دارد] منتها با آن حقیقت دقیق‌تر و عمیق‌تر نسبت می‌دهد. آیا خدا هم آگاهی‌ای که نسبت به اشیاء دارد نظیر و شبیه آگاهی ما است؟! [نه] بلکه آگاهی ما شبیه آگاهی و اطلاع و علم به اوست با این تفاوت که آگاهی و اطلاع ما آگاهی اکتسابی است و بعد از اکتسابی تبدیل به حضوری می‌شود که عبارت از همان حیثیت تکوینیهٔ عینیهٔ علمیهٔ ذاتیه در نفس است که از آن تعبیر به علم حضوری می‌شود و تا آن علم اکتسابی و حصولی نباشد آن [علم] حضوری که پیدا و حاصل نمی‌شود. شما اگر چشمتان را ببندید که نسبت به حقایق و اشیاء اطلاع پیدا نمی‌کنید. وقتی گوشتان را بگیرید نسبت به اصوات که اطلاع پیدا نمی‌کنید. باید این ابزار وجود داشته باشد تااینکه این اکتساب حاصل بشود و پس از حصول اکتساب است که این حیثیت اکتسابیه به حیثیت حضوریه و اندکاکیه متبدل می‌شود.

لزوم اتحاد بین علم و معلوم

منتها حیثیت در ذات حضرت حق حیثیت حصولی و اکتسابی نیست بلکه در آنجا حیثیت، حیثیت ارادهٔ تکوینی است یعنی نفس ارادهٔ تکوینی علمیه مُساوِقٌ لِإرادةِ التکوینیةِ العینیة، چون اتحاد بین علم و معلوم لازم است چاره‌ای نیست از اینکه بگوییم که ارادهٔ حق بر عِلمیةُ الشیء مُساوِقٌ لإرادةِ الحقّ عَلی عینیةِ الشِیء همان علمیت باید عینیت داشته باشد والاّ علم به چیزی علم به معدوم است. چطور خدا علم به معدوم پیدا می‌کند؟! مگر می‌شود که علم به معدوم پیدا بشود؟!

این قضیه است که همهٔ افراد را منگ و گنگ نگه داشته است، یکی اشکال می‌کند، یکی آمده اعتراض

می‌کند و یکی می‌گوید که نمی‌فهمیم؛ یکی می‌گوید که «**یُرَدُّ علمُه إلیٰ اللهِ و الیٰ رسولِه**»[1] و یکی از آن‌طرف آمده و خواسته این مطلب را با مقام اجمال و تفصیل [توجیه] کند درحالی‌که حیثیت عدمیهٔ اعیان را در مقام اجمال هم نتوانستید توجیه کنید! چه‌کار می‌خواهید بکنید؟! حالا برفرض بگویید که اجمال است، اجمالِ چه؟ شما بگویید که همهٔ اینها اجمال است؛ مثال می‌زنند و می‌گویند که دانهٔ سیبی که الآن در زمین می‌کارید این در حیثیت اجمالیهٔ خودش یک درختی با این مقدار سیب و با این مقدار شاخه و با این مقدار برگ و امثال‌ذلک است. الآن این مقام نسبت به آن، مقام اجمال است. این اجمال، اجمال حدسی است نه اجمال علمی عزیز من! کجا می‌توانید یک دانهٔ سیب در دستتان بگیرید و بگویید که این چیست؟!

آن کسی که یک‌باره هستهٔ خرما را سوار الاغ و اَسترش می‌کرد و به نخلستان و بیابان می‌برد که آنها را بکارد، وقتی که از او سؤال کردند که چه بار داری، گفت که یک نخلستان دارم،[2] او علی علیه‌السّلام بود نه بنده و امثال بنده! آن علی بود! علی که خیلی زیاد است، آن علی که امیرالمؤمنین است وقتی می‌گوید که یک نخلستان دارم می‌برم خودش دارد این را می‌بیند، کاشتن آن را هم دارد می‌بیند، درآمدن آن را هم می‌بیند، از زمین بیرون آمدنش را هم می‌بیند، بار دادنش را هم می‌بیند، مسائلی که بر آن می‌گذرد را هم می‌بیند و وقفی را هم که می‌کند که این برای ایتامِ فلان عائله باشد را هم دارد می‌بیند. بله، آن علی می‌تواند بگوید که من یک نخلستان دارم با خودم می‌برم درحالی‌که دوتا خورجین هستهٔ خرما دارد حمل می‌کند ولی بنده چطور؟! بنده که حتی به‌اندازهٔ ناخن هم نمی‌توانم ببینم که این ناخن از کجا درآمده است آیا بنده هم می‌توانم یک هم‌چنین ادعایی بکنم و بعد اسمش را مقام اجمال و مقام تفصیل بگذارم؟! من چه می‌فهمم؟! من خبر ندارم ناخنم تا دو روز دیگر باقی می‌ماند یا می‌افتد آن‌وقت چگونه می‌توانم بگویم که درخت خرمایی که بعد از صد سال چه هست و چه هست و دارم یک نخلستان می‌برم؟! این مسائل از کجا بیرون می‌آید؟! تمام این مطالبی که می‌گوییم همه حدسیات است. بله، براساس این گردش فلک دوّار اگر بذر را بکارم، هر روز به آن آب بدهم، کود بدهم، مواظب آن باشم که مورچه نخورد و موش صحرایی نیاید حسابش را برسد، آفت نخورد و امثال‌ذلک، حدس می‌زنم و در ذهن خودم می‌سازم و در ذهنم نقش می‌بندد که این بعد از دو ماه دیگر سبز می‌شود و بعد از گذشت یک سال دیگر این‌قدر می‌شود و بعد از چند سال دیگر به بار می‌نشیند. تمام اینها حدسی است. چه ربطی به آن حقیقت علمیهٔ خارجی دارد؟! بله، اگر چشم من هم باز شود و همان دیدی که علی مرتضی علیه‌السّلام نسبت به آن دارد برای من هم عنایت کند، من هم می‌بینم آنچه را که او می‌بیند. پس این دیگر مقام اجمال نیست و مقام تفصیل است! همان تفصیلی که در آنجا انجام شد همان تفصیل در اینجا انجام شده است!

---

[1] . الکافی، ج ۱، ص ۶۷. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به حیات جاوید، ص ۱۰۰.

[2] . الکافی، ج ۵، ص ۷۵.

همان‌چه را که او می‌بیند و می‌گوید که یک نخلستان دارم با خودم می‌برم همان برای بنده پیدا می‌شود. حالا یا در خواب می‌بینم یا عنایتی می‌شود و در بیداری می‌بینیم و امثال‌ذلک. چطور اینکه این ائمه برای سایر افراد هم این قضایا و مطالب را انجام می‌دادند و ما از [این قضایا] داریم.

مثلاً حضرت می‌فرماید که الآن که ما در پشت این کوه برویم فلان حیوان هست و او در جلوی ما می‌آید و هم‌چنین درخواست و مطلبی را دارد. خب بنده که نمی‌بینم این کوه هم در اینجا فاصله در اینجا است نه حیوانی و نه چیزی می‌بینم. اینکه امام علیه‌السّلام می‌فرماید که الآن فلان حیوان در اینجا می‌آید او می‌بیند یا روی هوا حدس می‌زند؟! سؤال ما اینجاست! آیا همان‌طوری‌که می‌گویم: این دانهٔ سیب ده سال یا پنج سال دیگر به بار می‌نشیند و سیب می‌دهد و تمام اینهایی که دارم می‌گویم از روی حدس و گمان است و هیچ تضمین و گارانتی بر صدق این مطلب من در اینجا وجود ندارد، هیچی وجود ندارد، آیا امام علیه‌السّلام هم که می‌فرماید، همین‌طور دارد مثل من می‌گوید؟! خب این فرق می‌کند. دلیلش این است که یکی از حرف‌های امام خلاف انجام نشده است ولی حرف‌های بنده که خودم را شبیه به امام کردم از صدتا ۹۸ تای آن خلاف واقع شده است!

پس معلوم است که ما نباید خودمان را جای امام معصوم علیه‌السّلام بگذاریم! معنای این حرف این است چون امام معصوم عین خارجی را بازگو می‌کند اما من عین خارجی را حدس می‌زنم! تفاوت یک‌خرده است!! یک کمی تفاوت بین ما و امام است!! آن تفاوت از کجاست تفاوت بین علم و بین جهل است خیلی مختصر است! علم و جهل هردو لام هم دارند و ما فقط در لام آن شریک هستیم! این تفاوت بین جهل و علم است تفاوت بین زمین تا عرش خداست خیلی مختصر! این تفاوت تا عرش خدا می‌رود، این فرق بین ما و امام است.

امام زمان علیه‌السّلام و ارواحنافداه نسبت به همهٔ حقایق کونیه علم تفصیلی دارد مادون إرادةِ الله تعالیٰ إلی استمرارِ الخَلق و إلی بَقاءِ الخَلق تا روز قیامت و بعد از روز قیامت و إلی‌ماشاءالله تا جایی که این خلق و این اراده استمرار دارد و همین‌طور این اراده استمرار دارد از اول وقتی که ارادهٔ این ذات حق به این مسئله تعلق گرفته است. اگر الآن از امام زمان علیه‌السّلام سؤال کنیم که شما خلقت این عالم را می‌دانید؟ این‌طوری که الآن فیزیک‌دانان دارند بررسی می‌کنند، یکی می‌گوید که [خلقت عالم] ده میلیارد سال پیش [بوده است] یکی می‌گوید که پنج میلیارد سال پیش بوده است و یکی می‌گوید که بیگ بنگ و دنگ بنگ و منگ بنگ و از این بنگ بنگ‌هایی که درآورده‌اند بوده و بعضی‌ها رد کردند و بعضی‌ها اثبات کردند! حضرت می‌فرماید که بابا جلوتر برو، از آن گاز و این حرف‌ها باز هم جلوتر برو، از انرژی و تراکم انرژی که می‌گویند ـ من که نفهمیدم که اصلاً این حرف‌ها سر و ته دارد یا نه! ـ و از این حرف‌ها باز هم جلوتر برو، مدام جلوتر برو جلوتر برو!

می‌گویند که ما دیگر ماندیم و هنگ کردیم و قاطی کردیم! می‌گوید که باید هم قاطی کنی!

پشه کی داند این باغ از کی است؟! *** در بهاران زاد و مرگش در دی است[1]

تو شش ماه در این دنیا آمده‌ای و می‌خواهی سر از اسرار خلقت دربیاوری؟! باید به‌دنبال من بیایی تو را یک جایی ببرم که آنجا این خبرها هست والاّ با این ابزار عادی و مادی جز اینکه مدام دور خودت عین خر عصّاری دور بزنی راه به جایی نمی‌بری. نه‌تنها امام زمان بلکه آنهایی که آمدند و به‌دنبال این مطالب هستند و بچه‌های مکتب این مسیر هستند آنها هم بر خیلی از مسائل اطلاع پیدا کردند که این مسائل برای امثال بنده و خود بنده در حکم فکاهی و امور مزاح تلقی می‌کند ولی واقعیت همین‌طور است.

امام که می‌فرماید: پشت این کوه فلان حیوان هست و می‌آید و از من تقاضا می‌کند که برای او و برای مادِهٔ او که الآن دارد حمل می‌کند و می‌زاید دعا کنم این چه واقعیتی را دارد می‌بینید؟! آیا امام باقر علیه‌السّلام هم مثل ما حدس می‌زند یااینکه دارد واقع را می‌بیند؟! اگر واقع را می‌بیند از کجا دارد می‌بیند؟! مگر شما نمی‌گویید که زمان در اینجا دخالت دارد؟! نیم ساعت دیگر هنوز مانده که ما به پشت آن کوه برسیم پس هنوز این قضیه تحقق ندارد و وقتی که تحقق نداشت معدوم است و وقتی که معدوم شد پس امام هم مثل ما حدس می‌زند و تفاوتی ندارد. ولی می‌بینیم که نه، قضیه تفاوت دارد.

اقترانی بودن مسئلهٔ زمان و مکان

لذا این مطلب را در اینجا باید درنظر بگیریم که این نقطه را باید در اینجا برداریم؛ مسئلهٔ زمان و مکان دو امر اقترانی است؛ یعنی مسئله‌ای است که مقترن است و دخالتی در آن حیثیت علّی ندارد. لذا ما می‌گوییم که آقا شما برو این کار را بکن إن‌شاءالله پیروز هستی و در این قضیه هیچ شک نداشته باش اما یک‌دفعه می‌بینیم که اِ نه‌تنها پیروز نشدیم بلکه دوتا هم به مخمان خورد و زمین خوردیم و پخش شدیم و مثل پلنگ صورتی تلپ افتادیم! یا مثلاً می‌گوییم که آنجا کسی هست شما برو و با او مصاف بده. خب در اینجا روی چه حسابی داری این حرف را می‌زنی؟! آیا اینکه ما الآن داریم به این نحو صحبت می‌کنیم هیچ تفاوتی ندارد باآنکه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در جنگ نهروان می‌گوید که شما مصاف خواهید داد و ده نفر از شما کشته نمی‌شود و ده نفر از آنها زنده نمی‌ماند؟![2] آیا هردو یکی است عزیز من؟! چرا ما باید خودمان را جای امیرالمؤمنین بگذاریم؟! چه کسی به ما هم‌چنین تکلیفی کرده است؟! منِ طهرانی که از پشت این دیوار خبر ندارم چرا بیایم و بیخودی حرفی بزنم که خلاف بشود؟!

---

[1] . مثنوی، دفتر دوم، بخش ۵۴.

[2] . نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۹۳.

سرّ علت بعضی معجزات و اخبار غیب ائمه علیهم‌السلام

این ائمه که آمدند و این مطالب را می‌گفتند خیال نکنید برای اینکه حالا بخواهند پز بدهند و افتخار کنند بوده است بلکه از بیچارگی و بدبختی می‌آمدند این مطالب را می‌گفتند که بابا چطوری دیگر به شما بگوییم که بین علی و غیر علی فرق می‌کند؟! مجبوریم اینها را بگوییم! ولی شما خیال می‌کنید که امیرالمؤمنین خیلی کیف می‌کرد؛ به‌به بروید ببینید و بشمارید! امام حسن علیه‌السّلام آمد و فرمود که این خرماها سیصدتا است و اینها را بردارید و بروید. شخصی از اینها آمد و یکی در دستش مخفی کرد و بعد همه را شمردند و دیدند که ۲۹۹تا است. حضرت فرمودند که آقا دستت را باز کن! این هم یکی سیصدتا است.[1] برای چه اینها این حرف‌ها را می‌زدند؟! چرا امیرالمؤمنین علیه‌السّلام این مطالب را می‌گفت؟! برای اینکه حدّاقلّ اقلّ اقلّ اقل ...، الحمدلله و ماشاءالله بنده این‌قدر رویم زیاد است که اگر این حرف‌ها را هم نمی‌زدند بنده خودم را از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بالاتر جا می‌زدم! آخر صحبت سر این است! او باید می‌آمد از روی بدبختی و بیچارگی و هزارتا چیز دوتا کلمه بگوید تا کسی نتواند بگوید که آقا این مثل اوست و این روی دست آن است والاّ همان‌طوری‌که بزرگان و مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند: اصلاً بیان این مطالب برای اولیاء و عرفا کسر شأن و اهانت است. ما اینها را نمی‌دانیم. ما اینها را فقط در کتاب‌ها که می‌نویسیم بیخ نیشمان تا اینجا می‌آید که بله، مرحوم فلانی یک هم‌چنین مطلبی را می‌گفتند. آنهایی که اینها را می‌گویند و نسبت به دیگران کمی چشمشان باز شده است اینها اولیاء خدا نیستند. اینها آدم‌های معمولی هستند. بچهٔ دوساله هم خواب می‌بیند که فلان قضیه اتفاق افتاده است. اینکه هنر نیست! آن ولیّ عارفی که در مجرای مشیت خدا قرار گرفته است، او منظور بنده است که ائمه هستند و بعد هم اولیاء و عرفای خاص هستند. آنها اصلاً کسر شأن خودشان می‌دانند که بخواهند بیایند و یک هم‌چنین مسائلی را مطرح کنند! مثل اینکه کسی که الآن باید برود درس اسفار بدهد، [مثلاً] من الآن بلند شوم و بروم و به یک بچهٔ پنج‌ساله الف و ب یاد بدهم! بگویم که بنویس الف، بابا آب داد و ننه نان داد، ماست داد، چای داد، آبگوشت داد! اینکه الآن اینجا من [به این بچه می‌خواهم یاد بدهم] می‌گویم که تو را به خدا نگاه کن و ببین من باید ساعت فلان در اینجا باشم، به من آمدند گفتند که باید به این الف یاد بدهی که این دراز است، این کج است این آنجایش این‌طور است! بعد خودم می‌آیم به بقیه می‌گویم که بله! ببینید بنده یک هم‌چنین چیزی دارم و بعد باید بخندم و خوشحال از اینکه [این کار را انجام دادم]! بابا این چیزی است که افراد مسخره می‌کنند و می‌گویند که این مثلاً قاطی کرده است! آمده و بچهٔ پنج‌ساله را آورده و به او الف و ب یاد می‌دهد!

---

[1] . فرج المهموم، ج ۱، ص ۲۲۵، با قدری اختلاف.

یعنی در چه شرایطی امام علیه‌السّلام یا یک ولیّ خدا قرار می‌گیرد که مجبور می‌شود یک هم‌چنین مطلبی را بگوید! بله، در بعضی از اوقات هست که اینها با اصحاب خودشان می‌نشینند و حال می‌کنند و... این یک مطلب دیگر است. حضرت شروع می‌کند با میثم [از حوادثی خبر دادن] که روزی می‌آید فلان می‌شود.[1] میثم می‌گوید که من هم می‌دانم خیال نکن فقط تو می‌دانی خود من هم می‌دانم! روزی می‌آید که این‌طور می‌کنند و آن‌طور می‌کنند. یا مثلاً با همدیگر در چیز هستند و از این‌طور مطالب هست. خب اینها اصلاً خارج از این مبحث است اما صحبت کردن اینها برای افراد و اصحاب و آنهایی که اطلاع ندارند واقعاً مشکل بوده که بخواهند بیایند و در این مسائل صحبت کنند. مگر اینکه بگویند که بابا اقلاً شما بدانید این فرماندهٔ لشگرتان یک شخصی است که از تعداد کشته‌شده‌ها هم خبر دارد و دارد به شما هم خبر می‌دهد!

حالا این امیرالمؤمنین علیه‌السّلام که می‌گوید: ده نفر از ما کشته نمی‌شوند و وقتی می‌شمرند می‌بینند نُه نفر بودند و ده نفر از آنها هم زنده می‌مانند، آیا این امیرالمؤمنین که این حرف را می‌زد حدس می‌زد؟! خب چرا حدس نزدی دوازده نفر؟! چرا حدس نزدی بیست نفر؟! حدس حدس است دیگر! چطور همهٔ این حدس‌ها باید درست دربیاید؟!

تلمیذ: زمان از مقارنات است و تأثیری در ادراک انسان نسبت به حقیقت واقع ندارد پس چرا من از آیندهٔ خودم خبر ندارم و این جهل از کجا صورت می‌گیرد درحالی‌که آینده هم وجود دارد جهل حقیقت ندارد؟

استاد: خب جهل از همان تعلق نفس به همین ماده تعلق می‌گیرد.

تلمیذ: خب نفس ما به آینده هم تعلق دارد.

استاد: نه تعلق ندارد.

تلمیذ: چرا دیگر! الآن یک سال بعد من اینجا بودم، نفس من به یک سال بعدِ من تعلق ندارد؟

استاد: شما چشم دارید یا ندارید؟

تلمیذ: چرا دارم.

استاد: خب چرا پشت دیوار را نمی‌بینید؟

تلمیذ: خب همین سؤال را کردم.

استاد: نه سؤال من این است! به‌خاطر اینکه چشم شما اقتضایش همین است. چشم شما ماده را می‌بیند و غیر ماده را نمی‌بینید. چرا چشم شما نمی‌شنود؟

تلمیذ: طبق فرمایش شما آن‌هم اقتضایش این است.

---

[1] . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به بحار الأنوار، ج ۳۴، ص ۳۰۲.

ادراک؛ تعلق نفس به مادّه

استاد: تمام شد. همین‌که شما می‌گویید که چشم من این است باید بپذیرید که این یک استعدادی و توانی و امکاناتی دارد و براساس آن استعداد و توان و امکانات در همان محدوده می‌تواند اِعمال وظیفه کند. گوش هم یک استعدادی دارد و آن چیزی که در گوش هست در چشم نیست و آنچه که در چشم هست در گوش نیست. گوش استخوان و عصب دارد و سماخی، چکشی، حلزونی و فلان در گوش هست و برای یک اشیاء متناسب با خودش این وسائل قرار داده شده است، امواجی که آن امواج به‌صورت امواج صوتی هستند نه امواج نوری، فوتون‌های امواج نوری در گوش نمی‌تواند تأثیر کند بلکه آن فوتون‌ها می‌آید از قرنیهٔ مبارک داخل می‌رود و آنجا به شبکیه می‌خورد، آن فوتون‌ها روی سلول‌های مخروطی و استوانهٔ شبکیه ـ رتین ـ ثبت می‌شوند و به ماکولا می‌دهد و ماکولا آن را می‌برد و به مغز می‌دهد. این کاری است که چشم شما انجام می‌دهد ولی گوش شما نمی‌تواند [این کار را انجام بدهد]. چرا اینها جایشان را عوض نمی‌کنند؟! چون اقتضای خودشان است دیگر! نفس هم همین‌طور است. نفس تا وقتی که تعلق به ماده دارد این تعلق نفس به ماده یعنی همین ادراک، یعنی همین‌که شما الآن دارید با من صحبت می‌کنید این یعنی در این محدوده و در این زمینه آگاهی پیدا کردن در این اجزاء، این را خدا به‌نحوی قرار داده که اگر بتواند با انجام اموری، اختیاری یا غیر اختیاری این تعلق خودش را از این ماده کم کند، می‌تواند به یک وسائطی متصل بشود و همین‌طور به‌جای اینکه بگوییم که به آن وسائل متصل بشود، آن وسائلی که در اختیار اوست را به‌کار ببندد؛ یعنی همان‌طوری‌که شما الآن یک واقعیتی هستید که این واقعیت دارای ابزارها و وسائل متعدده است که در هر مکان و موقعیتی آن ابزار خاص را اِعمال می‌کنید وقتی که می‌خواهید یک صفحهٔ اسفار را مطالعه کنید از قوهٔ غضبیهٔ خودتان که اعمال نمی‌کنید؛ چشمتان را این‌طوری کنید و چوب را دست بگیرید که می‌خواهم اسفار بخوانم! خب اسفار را این‌طوری نمی‌شود مطالعه کرد! یااینکه وقتی می‌خواهید به یک شخصی ابراز محبت بفرمایید چه‌طور ابراز محبت می‌کنید؟ این‌طوری [اخم] می‌کنید و مشتتان را می‌آورید؟! نه! بلکه آن اعمال این احساس با ابزار خاصّ به خودش هست؛ آن لطف و آن حالت عطوفت که در وجودتان هست [را ابراز می‌کنید]. همین‌طور وقتی که می‌خواهید مطالعه کنید ابزار خاصّ به خودش را می‌آورید. وقتی می‌خواهید با کسی قهر کنید ابزار خاصّ خودش را می‌آورید وقتی که می‌خواهید با کسی قهر کنید نمی‌روید با او بخندید و دست به سرش بکشید! چک، کتک، چوب، تفنگ و گلوله برمی‌دارید! پس این ابزار مختلفی که در اختیار شما هست هرکدام را در جای خودش اِعمال می‌کنید. همین‌طور نفس ابزارها و اجزای مختلفی دارد که برای اطلاع و آگاهی و اِعمال آنها هرکدام را در جای خود باید به‌کار بگیرد نه‌اینکه از جای دیگر کسب کند؛ نفس تا وقتی که مقیّد به ماده و به این ابزار است نمی‌تواند از آن ابزار استفاده کند و این‌طور خلق شده است اما وقتی که این تقیّد خود را کم

کرد تازه آن ابزار در اختیارش قرار می‌گیرد یعنی می‌تواند از آن ابزار بهره بگیرد، آن ابزار اطلاع بر آینده است! برای آن دیگر آینده‌ای نیست، آنجاست که دیگر از زمان بیرون می‌آید. نه‌اینکه بیرون بیاید بلکه بیرون از زمان هست اما نمی‌فهمد! به عبارت دیگر این‌طوری کلام شما را بخواهیم تکمیل کنیم این است که خودش بیرون از زمان هست منتها نمی‌فهمد که بیرون است! ما همهٔ آدمیان در بیرون از زمان و مکان قرار داریم اما آگاهی و اطلاع نداریم! این آگاهی وقتی برای ما حاصل می‌شود که یک‌سری علل و اسبابی در اینجا برای این قضیه آماده شود تا به این مرحله برسیم.

عدم تأثیر زمان و مکان در ذات اشیاء

بنابراین این نکته‌ای که در اینجا مورد تشکیک بزرگان قرار گرفته است این است که شاید نسبت به حقیقت مکان و زمان آن‌طوری که بایدوشاید این مطلب روشن نشده است تااینکه آنها هم از این دریچه و مدخل نتوانستند به این قضیهٔ ربط بین حادث و قدیم آن‌طوری که بایدوشاید به نظرهٔ واقعیه بخواهند در او تأمل کنند. ولی وقتی که ما این مسئله زمان و مکان را برداشتیم و حیثیت علیه را مشروط به وجود اینها ندانستیم [این مطلب روشن می‌شود]. بله، از مقارنات زمان و مکان هست که خود نفس تحقق خارجی ایجاد زمان و مکان را می‌کند یعنی همین‌که زید متولد شد یک‌دفعه سؤال می‌کنیم در کدام خانه متولد شد؟ هان! اینکه می‌گوییم که در کدام خانه متولد شد یعنی در خانه بودن هیچ دخالتی ندارد. می‌تواند در این اتاق باشد یا در یک شهر دیگر باشد یا در یک منزل دیگر باشد. ما آن تولد او را مرکّب از این واقعیت و آن مکانی که در او هست بدانیم، بلکه ما نفس تولد را یک واقعیت می‌دانیم که باید انجام بشود. بچه در رحم مادر هست و این بچه برای تولد باید خارج شود؛ خارج شدن بچه از رحم مادر یک واقعیت خارجی است که باید انجام بشود. اما اینکه این واقعیت خارجی باید در منزل باشد؟! هیچ ارتباط ندارد. باید در بیمارستان باشد؟! این هیچ ارتباطی ندارد. بله، سزارین شدن و این ولادت طبیعی آن واقعیت‌های خارجی است که باید انجام بشود. ولادت یک بچه ممکن است با سزارین باشد و یک بچه ممکن است با ولادت طبیعی و عادی باشد اما اینکه باید در فلان اتاق باشد، نه!

ببینید مسئله خیلی به ذهن شما دور می‌آید که چطور من آمدم بین این دو تفکیک قائل شدم. اگر بروید روی این تفکیک مطالعه کنید و بتوانید خودتان را جدا کنید و اگر این قضیه انجام دهید دیگر مشکل حل است که بتوانید بین نفس علیت که خود محقق آن شیء است و مقارنات او [انفکاک ایجاد کنید مشکل حل است]. مقارنات یک وقت مقارنات الزامی است یعنی در خود سلسلهٔ علیت قرار دارد مثل اشیائی که در همان واقعه قرار دارند؛ مثل حضور فلان شخص در آنجا، خب باید جزو سلسلهٔ علت قرار بگیرد. اینکه می‌گویند تمام

اشیاء عالم به‌هم پیوسته است و این لیوانی که من الآن برمی‌دارم به کل نظام وابسته است این سلسلهٔ علیت هست. ولی زمان و مکان از نقطه‌نظر خود واقع هیچ ارتباطی [به این ندارند]. بله! خودِ این زمان و خودِ تحقق این در این جای خاص، این‌هم خودش جزو سلسلهٔ علیت هست نه‌اینکه نیست ولی صحبت من این است که این زمان و مکان بخواهد در ذات آن شیء تأثیر داشته باشد یک هم‌چنین مسئله‌ای نیست چون زمان که نیست و ما می‌آییم این را انتزاع می‌کنیم یعنی وقتی که زید متولد شد می‌گوییم که چه ساعتی متولد شد؟ ساعت ده، ده و پنج دقیقه، یازده؟! ما می‌آییم انتزاع می‌کنیم یعنی این ولادت الآن در یک هم‌چنین شرایطی با این اقتراناتش انجام شده است و اسم این را زمان می‌گذاریم و شروعش را از همان موقع درنظر می‌گیریم؛ الآن در ثانیهٔ اول از تولدش خورد، ثانیهٔ دوم سوم چهارم رفت یک ساعت گذشت یک روز و دو روز گذشت و شصت سال شد. این را ما می‌آییم اندازه‌گیری می‌کنیم که شصت سال بر این قضیه و بر این استمرار از بقای خودش گذشته است و اسم آن را زمان می‌گذاریم. ولی نفسِ خودِ به‌وجود آمدن زید است که مولد زمان و مکان است. وقتی که زید بیرون آمد و متولد شد ما می‌گوییم که کجا بوده و در کدام اتاق، بیمارستان، زایشگاه و همین‌طور در کدام شهر و فضا بوده است؟ خب درحالی‌که خود همین قضیه قضیه‌ای است که همراه با اوست نه‌اینکه این وجود او به‌نحو وجود عینی بستگی به او دارد تااینکه در نبود او این هم معدوم بشود. روی این جهت دیگر بحث این قضیه را در این جلسه پیگیری نمی‌کنیم إن‌شاءالله جلسهٔ بعد راجع به این صحبت می‌کنیم که چرا در مسئلهٔ مثل افلاطونی به ارباب انواع باید توجه بشود ولکن خود اجزاء آن ارباب انواع به‌نحو اجزاء علمیه در آنجا مورد نظر قرار نگرفته است.

خلاصهٔ مسئله این است که تمام اشیاء خارجیه با ملاحظهٔ خود استمرارشان که ما به آنها حکم زمان می‌کنیم و ملاحظهٔ مقترناتشان که ما به آنها حکم مکان می‌کنیم و عرَض و امثال‌ذلک تمام اینها وجود خارجی دارند و در وجود خارجی هیچ نیازی به شیء دیگری ندارند و نفس سلسلهٔ علیت در اینجا اقتضای این مطلب را می‌کند.

تلمیذ: در رابطه با عدم می‌توان این‌طور تعریف کرد که آنچه را که مشیت از قبل به آن تعلق نگرفته عدم می‌گویند؟ و غیر از آن وجود است که وجود هم دیگر هست؟

استاد: بله، هر چیزی که اراده به او تعلق نگرفته معدوم است.

تلمیذ: ببخشید در یکی از استفتائات حضرت‌عالی در سایت راجع به شرکت‌های هرمی و گلدکوئست و اینها مطلبی نوشته بود ـ نمی‌دانم اشتباه تایپی بود یا نه ـ که اینها چون شباهت به ربا ندارند پس اشکال دارد. یک هم‌چنین چیزی بود. یکی از دوستان هم در تهران کپی کرد و به من نشان داد.

استاد: شباهت دارد.

تلمیذ: اینها کنترل می‌شود یا نه؟ آیا دوستانی هستند [که کنترل کنند؟] دو مورد بود که این‌طور بود، ایشان از من سؤال کرد و من دیدم بله همین‌طور است. خب اینها به‌هرحال به‌دست افراد هم می‌رسد.

استاد: بله خب اینها باید دقت بشود. حالا می‌خواهید اگر کسی اطلاع پیدا می‌کند اینها را به آن مسئولش تذکر بدهد که تصحیح کند.

دلیل حرمت دخانیات

تلمیذ: راجع به سیگار و قلیان و اینها که فرموده بودید حرام است بعضاً صحبت می‌شود که نظر حضرت‌عالی مبتنی بر اضرار و ضرر و اینهاست و از آنجا استفاده می‌شود. خیلی از أطعمه و أشربه در بازار است مثل چیپس‌ها که موادی دارند و خیلی موادی که در منازل متداول مصرف می‌شود موادی که از بیرون تهیه می‌شود و کنسروهای ماهی اینها همه مواد مضر دارد و مواد پروتئینی و بعضی بسته‌بندی‌ها خب اینها هم مشمول همین قاعده می‌شود یا نمی‌شود؟

استاد: فرق ندارد. نه مسئله این نیست. ببینید آنچه که نسبت به دخان است [این است که] ما در زمان سابق موضوعی به نام تدخین نداشتیم اینها بعداً پیدا شد و از آمریکای لاتین در میان جوامع آمد و این مسئلهٔ دخانیات اول در آفریقا آمد و بعد به اروپا رفت و بعد در همین کشورهای خاورمیانه آمد. آنهایی که ما می‌بینیم مثل علمای سابق آمدند و اینها را [استفاده می‌کردند] اینها اطلاعی بر مضرات و اینها نداشتند بلکه صرفاً یک احساس [رفع کسالت داشتند]. همین‌طور که الآن شما سرتان درد بکند یک استامینوفن کدئین بخورید سردردتان خوب می‌شود یا این قرص‌های اعصاب و این قرص‌هایی که برای رفع کسالت و امثال‌ذلک است که اینها را هم از همین مواد می‌گیرند این قضیه هم همین‌طور است و مسئله به این کیفیت است. بعضی از داروها را هم داریم و گیاهانی داریم که این حالت را برای انسان ایجاد می‌کنند مثلاً خوردن گشنیز یا کاهو یا شاهدانه و امثال‌ذلک اینها چیزهایی است که نشاط‌آور هستند و برای انسان حالت انبساط به‌وجود می‌آورند و از این نقطه‌نظر می‌توانیم بگوییم که این مسئله اشکالی ندارد.

نسبت به قضیهٔ تنباکو و دخان و اینها مطلب به همین کیفیت بود یعنی وقتی اینها قلیان و سیگار می‌کشیدند فقط همین جنبهٔ رفع ملالت و اینها مورد نظرشان بود حتی مثلاً گاهی یک کسالتی پیدا می‌کردند و اینها [مصرف می‌کردند]. مثل اینکه در قضیهٔ مرحوم آقا سید احمد داریم که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ هم نقل کردند که آن شخص گفت که خیلی ناراحت شدید حالا برایتان یک‌دانه [سبیل می‌آورم][1] ـ آن موقع سبیل می‌گفتند که چیزهای این‌قدری است که در آن سیگار می‌گذاشتند و چوب‌هایش این‌قدر بود ـ بکشید و یک‌خرده از این حال‌وهوا دربیایید. این مسئله به این نحوه بوده و خب حکم اباحه و اینها بر آن مترتب می‌شد ولی بعد که متوجه شدند که این تأثیر خیلی مخربی در انسداد شرائین و همین‌طور ایجاد سرطان و اینها دارد و دومی به‌خصوص خیلی زیاد است؛ مثلاً وقتی که در سرطان حنجره به این نتیجه رسیدند که ۳۷ درصد افرادی

[1] . جهت اطلاع رجوع شود به مهر تابناک، ص ۷۴.

که مبتلا به سیگار هستند بیشتر در معرض سرطان حنجره هستند. ۳۷ درصد رقم کمی نیست [یعنی] بیش از ثلث! الآن در نظام پزشکی و بهداشت جهانی روی سه درصد و سه و نیم درصد دارند حساب می‌کنند؛ یعنی وقتی که می‌گویند که یک چیزی ضرر دارد [بیش از ۳ درصد افراد دچار عارضه شدند] یعنی زیر سه درصد را ترتیب اثر نمی‌دهند و در بروشورها نمی‌گویند که این عوارض را دارد ولی همین‌که از سه درصد و سه و نیم درصد گذشت می‌گویند که این فلان عارضه را دارد؛ سرگیجه می‌آورد یا خواب می‌آورد یا فرض کنید که بیماران مبتلا به نارسایی کلیوی نباید استعمال کنند. یعنی روی سه درصد به بالا در بهداشت جهانی حساب می‌شود چه برسد به اینکه هفت درصد یا بالاتر [باشد]. وقتی که الآن روی اطلاعیه‌ها می‌نویسند ۳۷ درصد افرادی که مبتلا به سیگار هستند بیشتر در معرض سرطان حنجره هستند خب این دیگر چیزی نیست که انسان بگوید که دلیلی پشتش نیست و مسئله‌ای نیست یااینکه به ناراحتی‌های سرطان‌های دهان و لثه که آقای دکتر می‌گفتند [مبتلا می‌شوند] اصلاً میزان بالایی از این افراد در این معرض قرار دارند. خب شما باید این را ملاحظه کنید بااینکه شرایط هم گاهی نسبت به این قضیه دخالت می‌کند ممکن یک نفر در یک شرایطی باشد که این ۳۷ درصد نسبت به او به دو درصد بیاید یعنی آب‌وهوای او یک وضعی باشد یا از نظر ژنتیکی ممکن است بدنش درمقابل این [عوامل] مقاوم باشد اینها همه هست. مثل بیماران قلبی مثلاً در فامیلش بیماری قلبی و انسداد شرایین و آئورت و اینها دارد یا ندارد اینها برای خودش است. و این مسئله را من‌حیث‌المجموع درنظر می‌گیرند. یا فرض کنید که در سرطان پروستات؛ افرادی که مبتلا به دخان هستند یک درصد بالایی [درگیر می‌شوند]. یعنی افرادی که سرطان پروستات دارند اغلب کسانی هستند که سیگاری هستند. و همین‌طور سایر کسانی که ناراحتی قلبی پیدا می‌کنند که دیگر هیچ آن إلی‌ماشاءالله، مسائل کبدی دارند و سرطان ریه می‌گیرند که آمار بالای ۳۷ درصد الآن نسبت به این پخش شده است.

پس اگر آن مادهٔ غذایی یا هر عملی ـ فرق نمی‌کند ـ از نقطه‌نظر پزشکی به جایی رسید که بهداشت او را برای سلامتی انسان مضر تشخیص داد حرام است. سیگار باشد، رب گوجه‌فرنگی باشد، چیپس باشد و هرچه باشد حرام است و در اینجا هیچ تفاوتی ندارد منتها ما نسبت به آن مسائل به دیدهٔ اغماض نگاه می‌کنیم و [می‌گوییم که] آن جزو غذاهای روزمره است رب است دیگر حالا مادهٔ افزاینده هم در آن می‌گذارند اشکال ندارد. یک وقت در یک حدی است که در آن حد قابل اغماض است اما یک وقتی نه، بهداشت جهانی و استاندارد بین‌المللی ـ نه برای اینجا ـ بیاید بگوید که این ربی که الآن هست الآن این مقدار مادهٔ افزوده بر آن و نگهدارندهٔ آن موجب ابتلا به سرطان هست پس مصرف این حرام می‌شود مثل بقیه تفاوتی ندارد. حرام، حرام است دیگر چیز ندارد و باید رفت از چیزهای دیگر مصرف کرد. لذا من همیشه می‌گویم و اختصاصی به این مسئله ندارد. آن‌طور که من شنیدم این چیپس‌هایی که الآن هیچ معلوم نیست با چه روغن‌هایی که ده دفعه این

سیب‌زمینی را در آن سرخ کردند و سیاه شده می‌آیند درست می‌کنند و بچه‌های معصوم با این وضعیت می‌خورند، یک‌دفعه می‌بینی بچهٔ پانزده‌ساله آنجایش به مشکل برخورد و اینجایش [این‌طور شد] برای همین‌ها است دیگر.

این کالباس‌ها و سوسیس‌هایی که درست می‌کنند [هم همین‌طور است]. شما سرزده و بدون اطلاع در این کارخانه‌ها بروید، البته یک کیوسک دم در هست که اگر بازرس بخواهد برود فوراً اطلاع می‌دهند و جمع می‌کنند. به بنده اطلاع دادند تا بخواهد یک بازرس از دولت برود جمع می‌کنند! این بازرس‌هایی که از دولت می‌روند این‌طوری نباید بروند که [از قبل آنها بفهمند]. اول باید آن مأمور کیوسک را که در آن سوراخ رفته بیرون بیاورند و بعد سرشان را بیندازند و این‌طوری داخل بروند و آن‌وقت ببینند چه خبر است! می‌گویند که اگر کسی در کارخانه‌های کالباس‌سازی برود و [ببیند] که بر این مسائل چه می‌گذرد دیگر تا آخر عمرش [به اینها] لب نخواهد زد! بعضی‌ها هم که دیگر به کجاها وصل هستند که اگر ده دفعه پلمب بشوند باز فردا با حکم فلان می‌آیند و باز می‌کنند آن دیگر مطالبی است که دخالت در آن مسائل جایز نیست و آن‌هم مشمول همین احکام تدخین می‌شود چون بیش از ۳۷ درصد مضارش ثابت شده است! ولی خب بالأخره چیزهایی دیگر هست.

اگر شما بلند شوید و بروید در آنجا نگاه کنید حکم حرمت خوردن سوسیس و کالباس را بیشتر از سیگار امضا می‌کنید که با چه کثافاتی و با چه وضعی و ماشاءالله با چه بهداشتی این چیزها را درست می‌کنند و به خورد مردم می‌دهند این کارخانه‌ها و [شرکت‌های] خصوصی و افرادی که غیر از سود و شکم هیچ چیز متوجه نیستند! هر بلایی سر مردم آمد که آمد! اگر بروید ببینید حکم را نسبت به آنها بیشتر امضا می‌کنید! لذا خود شخص بنده هنوز به این مسئله نرسیدم که بتوانم جواز و حلیت این نوع از اغذیه را امضا کنم و می‌گویم که هنوز برای بنده این مسئله ثابت نشده است. این‌قدر اخبار موثق از عدم رعایت مسائل بهداشتی شنیدم که حکم به حلیت و جواز اینها برای بنده مخدوش شده است.

تلمیذ: کالباس‌هایی که در کشورهای دیگر تولید می‌شود که مراعات بهداشت را می‌کنند خودشان اعلام کردند که سرطان‌زاست چه برسد به ایران!

استاد: بله خب لابد نگهدارنده و فلان به اینها می‌زنند.

تلمیذ: زیتون سیاه هم همین‌گونه است؟ با آهن آن را سیاه می‌کنند. ما چند وقت پیش گرفته بودیم. در آب‌نمک که گذاشتیم رنگ آن رفت. بعد دیدیم گزارشی این متخصصینی که از خارج آورده‌اند ...

استاد: این زیتون سیاهی که از خارج می‌آید؟ مثلاً اسپانیا و ... بله.

تلمیذ: می‌گویند که خیلی برای کبد [مضر است].

استاد: قاعدتاً هم باید همین‌طور باشد چون مثلاً زیتون وقتی سیاه می‌شود نرم می‌شود. زیتونی که الآن به درخت است و سبز است و سیاه می‌شود نرم می‌شود ولی ما می‌بینیم این سیاه‌ها سفت است و مثل سبز

می‌ماند منتها سفت است آنکه شما می‌گویید شاید بی‌حساب نباشد. خب آدم‌ها همین‌ها را می‌خورند و مریض می‌شوند و می‌میرند دیگر.

تلمیذ: با آن متخصصینی که مصاحبه می‌کردند می‌گفت که باز مضراتش کم است این آهن است.

احکام شبیه‌سازی انسان

تلمیذ: این شبیه‌سازی در انسان که مثل اینکه ایران موفق شد. می‌خواستم بدانم که نظر شما نسبت به این قضیه چیست؟

استاد: اشکالی ندارد.

تلمیذ: بعد این تصرفاتی که ممکن است در آن خصوصیات و ژنتیک آن بشود؟

استاد: خب بشود. تصرفات بشود. تصرفات ایراد دارد.

تلمیذ: از حیث کلی ایراد ندارد مگر اینکه جنبه‌های اخلاقی و اینها پیدا بشود؟

استاد: بله، مثلاً فرض کنید که این امور خلاف و چیزهایی که خب چیز هست آن یک مسئلهٔ دیگر است ولی در اصل قضیه چه دلیلی شرعاً داریم برای اینکه توالد و تناسل فقط در مسئلهٔ ازدواج منحصر است و این راه متعارف خودش است این یک مسئله است. آن‌هم یک مسئله چه ایرادی دارد؟!

تلمیذ: خود اولیا شبیه‌سازی می‌کردند!

استاد: چندتا مثل خودشان [درست می‌کردند]!

تلمیذ: آنها ادراکشان یکی بود حالا اینجا که ادراکشان یکی نیست. کسی که از ذرات وجودش صدتا بچه درست می‌کند خودش نمی‌فهمد که اینها چه ادراکاتی دارند؟

استاد: نه دیگر آن‌هم بالأخره بچهٔ همان به‌حساب می‌آید. وقتی از خودش درست می‌کند مثل فرزند خودش است.

تلمیذ: از لحاظ فقهی بررسی می‌کنم؛ اگر شبیه خودش را درست کند به زوجه‌اش محرم می‌شود یا نه؟

استاد: بله، خب از نظر اینکه پسرِ شوهر آن زوجه به‌حساب می‌آید این زنِ پدر می‌شود.

تلمیذ: نه، بحث شبیه‌سازی یعنی وقتی شبیه خودش بود یعنی عینیت پیدا می‌کند.

استاد: پسر است دیگر! عین او نیست، پسر است. دوقلو چطوری است؟! دوقلو عین هم هستند ولی دوتا هستند این‌هم همین‌طور است این پسرِ او تلقی می‌شود. بچهٔ او تلقی می‌شود منتها بچهٔ زن او نیست چون ارتباطی با او ندارد و همین‌طور اگر از خودِ زن بشود یعنی خود زن بچه پیدا بکند، اگر دختر باشد حکم ربیبه با شوهر را پیدا می‌کند و پسر هم باشد ربیب است.

حکم ارث فرزند متولد شده از شبیه‌سازی

تلمیذ: حکم ارث چطور می‌شود؟

استاد: ارث هم همان است و تفاوتی نمی‌کند.

تلمیذ: یعنی ارث می‌برد؟

استاد: ارث می‌برد دیگر! فرزند اوست دیگر! حالا فرزندی که از مجرای طبیعی نشده است. عرض کردم سلسلهٔ علل متفاوت است یکی از آنها فرض کنید که ازدواج است، یکی حضرت عیسی است، یکی آدم است و یکی هم شبیه‌سازی است!

تلمیذ: خب تغییر ما خَلقَ الله نمی‌شود؟!

استاد: این‌هم مگر جزو ما خَلقَ الله نیست؟! این‌هم یک خَلقَ الله است دیگر! این ﴿فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلۡقَ ٱللَّهِ﴾[1] دیگر خودش خَلقُ الله است!

تلمیذ: آن آیه پس شامل موارد خاصّ خودش می‌شود.

استاد: آن ﴿فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلۡقَ ٱللَّهِ﴾ می‌آمدند گوش را می‌بریدند یعنی همان خلق را در آن اعمال می‌کردند ولی غیر از این است که بیایند و خلق بکنند. من‌باب‌مثال می‌گویم: گوسفند سالی دوتا می‌زاید الآن من شنیدم بعضی‌ها به یک نتایجی رسیدند که سالی شش یا هفت‌تا از این گوسفند می‌توانند بچه بیاورند. خب این ﴿فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلۡقَ ٱللَّهِ﴾ است؟! نه دیگر! همین است حالا یا علفش را عوض می‌کنند یا دارویش را عوض می‌کنند یا ژنش را عوض می‌کنند. آن [کسی] که دارد این کار را می‌کند در همان ارادهٔ خدا این کار را می‌کند تا خدا نخواهد که نمی‌شود. خدا می‌خواهد خب خدا اجازه ندهد! خودش جلویش را بگیرد اینکه جلویش را باز گذاشته معلوم می‌شود دیگر [ایرادی ندارد]! اگر خدا نمی‌خواهد در خلقتش تأثیر کنند خب جلویش را بگیرد و نگذارد! در کار من دارید دخالت می‌کنید؟! چطور در مورد قرآن تابه‌حال نگذاشته که مثل آن را بیاورند؟! ﴿قُلۡ فَأۡتُواْ بِسُورَةٖ مِّثۡلِهِۦ وَٱدۡعُواْ مَنِ ٱسۡتَطَعۡتُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ صَٰدِقِينَ﴾[2] تا حالا نگذاشته است و ﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ﴾[3] آمده و ایستاده است.

---

[1] . سوره نساء (۴) آیه ۱۱۹. رساله نکاحیه، ص ۳۱۴:
«من حقّاً ایشان را امر می‌کنم تا آنکه خلقت خداوند را تغییر دهند.»

[2] . سوره یونس (۱۰) آیه ۳۸. انوار الملکوت، ج ۲، ص ۷۳:
«بگو ای پیغمبر! شما هم یک سوره همانند آن بیاورید، و هر کس را هم که در توان خود دارید، برای این امر غیر از خدا دعوت کنید و بخوانید؛ اگر شما راست می‌گویید!»

[3] . سوره حجر (۱۵) آیه ۹. امام شناسی، ج ۱۴، ص ۸۴:
«به‌درستی‌که ما حقّاً و حقیقةً قرآن را فرو فرستادیم، و حقّاً و حقیقتاً ما حافظ آن می‌باشیم!»

تفاوت مجسمه‌سازی با شبیه‌سازی انسان

تلمیذ: در مور مجسمه‌سازی در روایت هم داریم که روز قیامت می‌گویند که به او روح بدم.[1] *آن‌هم به یک خاک، گِل، سنگ و چوب یک شکلی می‌دهد حالا این می‌آید یک ذره را برمی‌دارد و با آن این کار را می‌کند.*

استاد: این ذره روح دارد.

تلمیذ: خب این روح که در اختیار شخص نیست.

استاد: مثل آن ساختن یعنی یک مجسمه‌ای را شبیه انسان ساختن. این مجسمه با تولید یک انسان یکی است؟! چه ربطی دارد؟! پس ازدواج هم مجسمه‌سازی است.

تلمیذ: خدا گفته برو ازدواج بکن. خدا نگفته است که برو مجسمه بساز یا با یک ذره وجود شخص را تکثیر کن.

استاد: خدا گفته که هرچه که برای تو در توانت هست که بتوانی به آن برسی می‌توانی انجام بدهی. برو ازدواج بکن، نتوانستی برو همین بچه را در لابراتوار درست کن، نتوانستی برو همین را در یک رحم دیگر قرار بده. اینها همه شرعاً اشکال ندارد به شرط اینکه برای چیز باشد. اینها طرق متعدده دارد، این‌هم یکی از آنهاست.

حکم قرار دادن نطفه در رحم اجاره‌ای

تلمیذ: [نطفه را] در رحم دیگری می‌شود قرار داد؟

استاد: بله می‌شود اشکال ندارد.

تلمیذ: نکاح لازم نیست؟!

استاد: نکاح که هست. یعنی خود نطفهٔ زن و مرد از ازدواج هست فقط در رحم قرار می‌دهند و آن زن خودش دخالتی در این قضیه ندارد.

تلمیذ: اخیراً اعلام کرده‌اند که توانسته‌اند سلول تولید بکنند. آیا این سلول را می‌توانند تکامل بدهند تا به انسان برسد یااینکه همچنین چیزی امکان ندارد؟

استاد: این قضیه را باید بدانیم که اصلاً چه هست؛ این سلول تا چه حدی می‌تواند رشد کند و اصل سلول از چه بوده است؟

تلمیذ: از انسان نبود. ظاهراً از ترکیبات شیمیایی بوده است.

استاد: یعنی می‌خواهید بگویید که از ترکیبات شیمیایی ید و سدیم و کلسیم درست کردند؟

تلمیذ: آزمایشگاهی بوده و در آزمایشگاه درست شده است.

استاد: این خصوصیاتش مبهم است. بنده هم اخیراً این مسئله را شنیدم. این خصوصیاتش مبهم است

---

[1] . من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳.

که این سلول در چه حد و مرتبه‌ای هست و این سلول ممکن است که چه نوع حیوانی باشد؟ یعنی سلول انسانی را درست کردند یا سلول زنده‌ای [را درست کرده‌اند] یا هرچه! ممکن است ویروس باشد یا میکروب باشد یااینکه سلول انسانی است؟ هنوز قضیه برای من روشن نیست.

تلمیذ: قاعدتاً نباید بتواند تبدیل به انسان بشود.

استاد: نه‌خیر.

قضیه خیلی برای من جالب است. یادم هست تقریباً چهل سال پیش بود و من چهارده ساله بودم که در همین مسجد قائم بودیم و مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در ماه رمضان سورهٔ یس را تفسیر می‌کردند. ایشان چهل سال پیش در آنجا یک روزی فرمودند:

تعجب نکنید از اینکه حضرت عیسی بدون پدر از حضرت مریم متولد شده است؛ عن‌قریب علم به جایی خواهد رسید و شما می‌بینید که از سلول یک پوست، یک انسان را می‌توانند درست کنند و بسازند!

این «می‌بینید» را یادم هست که ایشان گفتند. خب خیلی برای افراد عجیب بود! این را فقط در حد یک اطلاع و خبر تلقی کردند اما اینکه بتوانند تصور کنند و اذعان کنند؟! نه! اینها براساس حدس که نبوده است بلکه یک چیزی و مسئله را می‌دیدند.

تلمیذ: در امام شناسی هم آورده‌اند.[1]

استاد: اِ در امام شناسی هم آورده‌اند؟!

لذا اینها اسرار است. من مطالبی در همان موقع از مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ نسبت به قضایا و جریانات می‌شنیدم که اگر الآن حتی با وجود این تغییرات و تبدلات و مسائلی که همه می‌بینند پیش آمده است، شنیدنش برای افراد قابل قبول نیست! الآن اگر من بخواهم بگویم خیلی مشکل است و باید اینها را صبر کرد همین‌طور یک سال، دو سال، سه سال و چند سال بگذرد فلان حرف‌ها [پیش بیاید] می‌گوییم که هان! آقا این را گفتند!

تلمیذ: الآن بگویید!

استاد: الآن بگویم؟! بله در همان زمان مثلاً برای ما خیلی اتفاق می‌افتاد در تجزیه و تحلیل‌هایی که در آن موقع از مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ راجع به خیلی از چیزها می‌شنیدم، یک دفعه از مرحوم آقا راجع به خصوصیات کشورها شنیدم فرمودند:

روس‌ها خائن هستند و به اینها اعتماد نمی‌توان کرد!

حالا خیانتشان را دیدید؟! خود مسئولین هم دیگر اعتراف کردند بر اینکه اینها چه افرادی هستند! حالا

---

[1] . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ۱، ص ۲۲.

اگر ما این حرف را دو سال پیش می‌زدیم [می‌گفتند که] آقا چه و چه و ...! هر چیزی جای خودش را دارد مسائل دیگری هم هست که حالا باید در جای خودش مطرح بشود! ما فقط می‌نشینیم و نگاه می‌کنیم تا ببینیم این پرده‌ها و فیلم‌ها یکی پس از دیگری مدام بیاید و برود! هرچه می‌گذرد بر اتقان مطالبی که از بزرگان شنیدیم در نفسمان افزوده می‌شود! هرچه می‌گذرد می‌گوییم که اِ عجب! سی سال پیش این حرف را به ما زدند و ۳۵ سال پیش آنجا این را به ما گفتند!

ویژگی آدم زرنگ

«**ضَلَّ مَن لَیس لَه حَکیمٌ یُرشِدُه**»؛[1] آدم زرنگ آن کسی است که همیشه از آگاهی دیگران برای رفع جهل خودش استفاده کند نه‌اینکه در آگاهی را بر روی خودش ببندد. این آدم، آدم رند نیست. کیّس آن کسی است که از آگاهی و اطلاعی که برای مطلعین حاصل شده است استفاده کند و استقلال فرصت کند و برای رفع جهل خودش استفاده کند. ما نه، مدام می‌آییم و در را می‌بندیم، بیخود کردی این حرف را زدی و بیخود می‌کنی این را بگویی! او بیخود کرده، او دروغ گفته است! مدام در را می‌بندیم. در را ببندیم چه فایده [دارد]؟ جهل ما همین‌طور جهل می‌ماند. خب بیا شما در را باز کن و ببین چه خبرها هست! خودت فایده و نفعش را می‌بری و راه خودت روشن می‌شود. تو در را ببندی یا نبندی مسائل که اتفاق خواهد افتاد اما تو در این وسط ضرر کرده‌ای. ده سال بعد یک‌دفعه بر سرت می‌زنی! اِ ببین آقا ده سال همین‌طوری مخالفت می‌کردیم! خدا دیگر دست انسان را بگیرد.

أللهم صل علی محمد و آل محمد

[1] . الفصول المهمة، ص ۸۵۹. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به حیات جاوید، ص ۱۳۲.